



همه کور لب و طوبی خرامند	همه خوشیدوی ماه پاره	سپل آویزه پروین گوشواره
صباح تباع نشان شکر شوم	لاخت انبشان چاشنی گبر	گفته عشاق با ازهر کناره
بگر پرویزان ز تیر نظاره	نهران دل چو پاهای کرده است	فکنده دام گیوشسته
دوان شان تنگ زین شکر	تسم ریزه با چون سوس	خمیر ز نثار صبه گیت
نزار آتش حسن و سنگیت	پرسه گردش چشم سخنگوی	چو آن کسی که سینه ظاهر است
نگاه سر سیار فگلو گیر	خروش از زبان واده بقیر	تعال لبک باو بین
نگه چون بر من ز نیال ریزد	نظر بر لاله روپاش است	کمشا چو مرغان خنابت
بیرجمین آخیزت عقل و دوکایت	تبت با جان بر سقیدن رویت	لبان ستمین بن جلوه
اگر بت می پستی بار می ایجا	بهرت سجده ز روی نیابت	کون کعبه ز سر و نماز
برای خرمین آریاب نمونی	از هر سو جلوع برق تجله	در شهر و قصبات عمارت عالی
بیاره ست اکثر این چو سیاح	از نته طبقه تا پنج طبقه مشبه بویوت	و حجات و ایوان ها و عونا
و مخابرات و فرش اسواق	از سنگ خام و جمیت ایرج	شهر باشعرا می کلان برابر
سیکت و تقدیر خوانق و ساپه	و طامات و قننی و قناع نیر	و کشتی که تعداد و جمله
نلمه و عیور نامه نیت	در دانش شهر صورت و جلد بغداد	نهری عظیم عاریت
تقدیر آتش یاده ترازد	جلد بغداد میگزد و آن نهر را	و کشتی رفت بیست گویند چون از
کشمیر را چیل خوانند منبع اصل	و اکثر آن آب از چشمه ویزناک است	از چشمه کلان
نهر ویشو آب طرف سوئی گد	و آب نهر لدر که از چشمه ساری	براید و از میان بر کنه
و کها و پاره میگزد و جوی	رانشش و نهر و گنگا که از کوستان	غری است و قلیه آب

و کشتی رفت بیست گویند چون از  
نهر ویشو آب طرف سوئی گد  
و کها و پاره میگزد و جوی

از چشمه کلان  
براید و از میان بر کنه  
غری است و قلیه آب

پکنه و هو اینها آب در جلوه می پویند در میان نفس شش جریانی یاید و آب تالاب دل  
 و جوی کلان سندی که از جانب تبت میرسد هم در جلوه می پویند و در قصای کشمیر نیز دیگر نه  
 با جلوه ملحق شده از سر حد کشمیر گزشتماز راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده با دریای  
 دیگر در حوالی ملتان پوسته از قنیه بدریای محیطه میریزد و این دریا را در نفس شش  
 جامی بل نامی چو بی استند و طرف شرقی شش کشمیر تالاب دل است که طرف آن  
 باغات پادشاهی با نهرو و حوض آب چادر و فواره است این تالاب خرابی مریخ و مردک  
 نشین نیز دارد و ترو و سفاین و مکر که جهت تماشا و تفریح دریا و باغات در مریخ  
 الاوقات مسلوک درین است و کشمیری کشمیر تفوق بر جمع سوار بهادر و در شهر ناس  
 دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال و تالاب آجیا  
 و تالاب ساگر و تالاب پامه و تالاب کلان او که آب این تالابها همه آب جلوه در  
 میگذرد و در میان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند میجوشد که بقدریک انیم  
 در عه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه یا شش بل نیز مثل تالاب نامی دیگر  
 بزرگ است در میان این تالابها و خوبهای دیگر راه ترو و سفاین مفتوح است و در اکثر  
 اطراف ملک کشمیر کربوهائی مرتفع و سطح منور است مثل کربوه مشن و کربوه شاوره  
 کربوه و ناگاک کربوه خام پور و کربوه دامودار و کربوه زمین پور و کربوه بیجا و کربوه  
 با پور و کربوه ترال و کربوه پاپور که محل عزت آن است و کربوه چیره او و کربوه  
 خانگانه و کربوه قلم پور و غیره کربوه نامی خورد بسیارند باغات مشهوره کشمیر اول  
 نشانی است که عمارت آن دستنگهای موسی بجای قدماست گرداگرد و در کربوه

بانظران فواره و آبشار و آب چادر با آنها و اسباب و چهارمای فلک سپید  
 و انواع ریاضین خاطر خواه و دیده سپند و بیان و جبهه شیشه ساله مارانکه لفظ شاله بزبان  
 هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خورمی است و مطلب و عشق  
 نیز خوانند یعنی خانه عشرت و مراد و دیگر باغ نشا ط که بوفور طراوت و نصارت و نهان  
 و حوض و فواره و غیره نظیرند و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و  
 باغ نگین و باغ بحر آرا و باغ چشمه شاهی و غیره که اشعار شیرین باغت و بارش گلیم  
 و سیدم و قدسی و طغرا و احسن و صایب در تریف آنها زینت داده اند و گفته اند اگر چه  
 مضافات کشمیر با هر دو بیت که قلعه لداخ و اسکرو است و دستور و کشتار و چون  
 بوده لیکن کمال در نسخه باوشاهی پنجاه پنج محال است که محاصل آن همه بیت شوی  
 که رود است و بغیر همین و کهنلی و دار و دو میال و دستور و کهاشمال و کله  
 و کهنل و بانها و پرونج و راجور و آدوکن نوشهره که تعیین مواضع ندارند سی و  
 محال که عبارت از سی پیش برگنه است و بیج سری نگر سوی محال سیر بحری است  
 سه هزار و دو صد و هفتاد و نود است و خصوصیات و عجایب کشمیر بسیار است اول قماش شال  
 که در عرب و روم و چین بدن تحفگی و خوش قماش و نرمی و سبکی و دیرپایی و رنگ  
 قماش موجود و مخلوق شد طرفه تیکه بافند و در اختراع طرح و گلکاری آن طرز دیگر  
 و آینه دیگر و بکار می آید و هیچکس نمکس و گویا از و نیمه و شالا اگر کسی صد هزار فرد  
 شال در معرض بیاید هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود هنوز در  
 نقوش آن باب دستگاه ظفر همان مابستور است و دیگری زعفران است اگر چه در

مالک دیگر هم بر وی کار است اما از نظر ان کثیر میزند رنگ و بو ترسوح او دو دیگر از خصایص  
 کثیر است که سبب اعتدال هوا کثیر مردم طبیعت موزون و فکر ساد دارند و خاطر بسبب  
 از آنها باریف شعر خوانی و شوق و تحریر اشغوف میباشد و مردم زوایط روح روان  
 سرشک نیز هم اینک سواد و آرزو و مرامات شکر شکر است و از غرض علماء عقدا  
 فقرا و اقرام او را و ادعیه و جملب از سوا اعتقاد در این ملک بسیارست نظیر جهان  
 بگشتم همسر سرشک ندیدم جو کث میزبانی درگز بشیر عیبت بدین و با او نسبت این  
 ارم زار آباد و حیا و مروت سخاو و فناء جز این شهر عقداست با کیمیا تمام کرد  
 کثیر چار طرف یاقها و سبک است و از چشمه آب و انبار و ریاضین تنوعه لوان و قسام  
 او بهای نافع و انجا بوفوست و از معادن دو جا کان آهن و مس است بمل رسد و کلن  
 و زمان سابقه در پرگنه کاملج بوده و کان نورد پرگنه و چوبن پاره و د کوه و جبال بر  
 راه قنبت و چند جایی دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و بر کوه هر یک میگونی کاز فرورده است  
 و اما صعود بر آن مستعد است و در انفس شهر نز و یک با یه کجاست که آنرا و شوی بگویند  
 چناری چند در و پشه و مورد آن مین میباشد و دیگر در موضع که مینو پرگنه و چوبن  
 او را غلزدی بهشت چون از چشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب مستعد میشدند  
 باز محقق میگشت و دیگر موضع بونه یا پرگنه و مینو کانیست گنگه برای نام شجره شوی  
 از حوض آن بقدری است یاب و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا  
 کوه پرگنه سنگیت بصورت ماده گا و کله شوی هم ماه فروردین از بهر جای پان آن گا و کله  
 آید بر زود و حوضی که در سمت آن گا و سقذ آب مینو میگردد و آنقدر که برای ده هزار

کیفیت یخچانه روز بهین حلال است بعد از آن و در زوده ماه بی آب است و دیگر در موضع که  
 بود قطعه یعنی است که چون در آن زمین چوبی غلایند بر آن اندازان سوراخ پنج شش  
 می برآید و در پرگنه کامیج که بهیست بلند در چنان گیاه انگوه سبزه است لیکن اگر کسی  
 بخواهد زمین خاک کند شعله آتش می برآید که از آن طعام میتوان نخت و دیگر در گنجه دیو  
 چشمه است که مردم باستان طالع در بنجامیر وند در بهال قدری برنج با نام خود  
 نوشته می اندازند و در آن بهال می پوشند و در چشمه می اندازند و بعد یکسال باز  
 آن طرف بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع ... بعد از طعام نخته می برآید و هر که طالع  
 نخب در او برنج او بدستور خام بیاید و دیگر در پرگنه و چهرن با پاره نزدیک سر  
 نخت غار است نخرات نام و در چشمه است که صورت آدمی از رخ بسته میشود  
 و در تمام ماه بدستور ما هتاب در زیادتی و نقصان است هندوان آن انگه بود  
 توانست و دیگر در پرگنه و گنگ در موضع ذوال گام موضعی است سینه برآید  
 نام یازده ماه خشک بیاید و یکماه اول بیاید و روز شنبه آن خوشتر است میشود  
 او و گهر و بعد از شنبه آب از وجایت و نیز در پرگنه دیوه سر مهم است سنگ ناک نام و در  
 بهار که احتیاج آب دارند جاری میشود بعد چندی که مستغنی شود خشک میگردد و باز  
 در خرابی نه گام نختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا ماه خشک است دیگر  
 پرگنه مارش در موضع لومه زوده غار است که آرای نام شخصی را کند و چون  
 آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز منتهای آن کسی ندیده هر چند در  
 و دیگر در پرگنه و پیرناک غار است و در آن غار چشمه است که همیشه جاری است

اگر احیاناً کسی در آن آید و پاره از این بخورد و خوشگوار است و چون بیرون آید زنده بماند  
 سخت مانند بلور میگردد و وز یک کوه باران نیز غار است که روزه بهر چند فایده  
 بتقدیر سازد تا به تمام آن نرسد و دیگر چشمه است در قریه ای که یون بقدر ساری که در چشمه  
 یک چشم اند و چشمه یون را یک نفس آب بسیار میپوشد و یک نفس آب منقطع میگردد و تمام  
 سال این منوال است دیگر طرف در چمن باره چشمه است که هر گاه بالای چشمه فریاد  
 کند حباب از آن ظاهر میشود هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در رگنده دیوه  
 چشمه است که در آن چند چوب بزرگ است هر گاه کسی در چشمه افتد بتلاطم می آید که آن  
 چوب بر هم میخورد و متوطنین آنند و بمشاهین آنجا است بناط و قوح حوادث می نماید  
 و دیگر در رگنده گویند چشمه است مسمی که چوب هر که تمام چشمه ملو از اقسام ظروف سفالین  
 است هر چند مردم میخواهند که ظرفی از آن چشمه بر آید صورت نمی بندد که چون بر سطح  
 رسد بی اختیار از دست مانشع و نماند میگرد و تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد  
 چشمه های گرم در کشمیر چند جا است که غسل با آنها در قلع مواد و امراض مزمنه سوداوی  
 و بلغمیه کثیر الاتفاح است و کان نیز در کشمیر است و در چکر که در ده ماهه در کان  
 سخ می بندد و با وصف آنکه در ایام تاپستان چهار طرف آن دره نهایت جگر گرم شود  
 با جمله عجایب کشمیر زیاد است که بتجرب رسد مخافه لا اطلب بر بهر قدر گفتار  
 و ابایی کشمیر بعد از طوفان نوح نماند و در زمان سابقه راجیا بود بحال استقلال  
 و اقتدار در آنجا حکومت میگذاشتند در چهار هزار سال و سیصد کسری در  
 تصرف داشتند تا در کشته بقصد مدیت و پنجمی زمین شاه الحاطب سلطان

صدرالدین بردست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره مشرف  
 اسلام مشرف شد و بعد وفات او شمیر که بسططان شمس الدین لقب بود و پادشاه  
 نیاده بر دو صد سال حکومت در خاندان وی بود خوبی در رونق و آبادی درین  
 ایشان از نو و تا در ۹۹۶ هجری هجرت سلطنت مستقل بقوم چکان گردید  
 فرقه چون در نرسیم تشیع تشیع بود و در میان کشمیر را با هم اتفاق دست داد و  
 و دانسته ملک اور دست چغنائیه او و تسلط چکان یکی یکی سال بود تا  
 در ۹۹۲ هجری هجرت و نو و چهار تصرف کبر جلال الدین آمد همیشه ناطمان از طرف  
 سلاطین چغنائیه حکومت میگردانیدند و در سال ۱۱۶۶ هجری و یکصد و شصت و شش  
 عبدالقد خان شاه نغاسی از طرف احمد شاه در امانی صوبه را متصرف شد و بعد  
 و نو و سال از دست چغنائیه بیرون رفت ناطمان افاغنه نوبت نبوت شصت و  
 سال کبیر چنپناه در کشمیر تصرف و تسلط شدند و یازدهم رمضان ۱۲۳۲ هجری کبیر  
 و دو صد و سی و چهار ملک کشمیر تصرف سکان از توابعان گروانک در آمد و اجتماع  
 نیز بیست و هفت سال پنجاه و چهارده روز قمری یکی بعد از دیگری بتسلط و تخریب گزیده  
 هشت ماه ذمی القعدا و آخر سال ۱۲۶۲ هجری و دو صد و شصت و دو و شصت امام الدین  
 از کشمیر را چون پنجاب لاهور و خل مالک محروسه کینتی انگریز شد صوبه از طرف  
 انگریز بکار لارنس صاحب که خود نیز کشمیر آمد مفوض به باراجه گلاب سنگه گردید  
 و البقا الملک الهجید بعد از وفات مہاراجه گلاب سنگه سرگباشی فرزند از جنبدن  
 راجگان چشمه اقدار خورشید را چنپناه سنگه دام اقبال که داد و دوش و ما



آثار عاظم و نوشیروان است و کوشش او نمایان رستم و استان بر تخت سلطنت غلبت  
 و اقتدار دارد و بسیار به علت ظلم حکام سابقه بر انداخته سنی در شاعری و عمل احسان و عبادت  
 اهل کمال و او خاتم نیک است و در ارباب دولت اگر چه در پرورش اهل کمال گرم است  
 دیوان صاحب بی همتا در بیان که پیام دایم حسنه تئیس متغییر مستغنی بنی الاقران است  
 خوب با صاف فضایل تصنیف است بل فضل ابا الطیب است و در دو با نوع احسان و معرفت  
 احوال میگردد و نقد دلایا و سادات و علماء و معلما و فضلا و شعرا از جمله که بر خاندان است  
 آن در دیگر ولایت بر تو عینا آمده چنانکه در ذکر آن کتابنا محصور است رسیدن و رسیدن  
 نیست که در آن مرقد بزرگی خواهد بود و ایراد اسامی بزرگان از غایت نیست چنانچه  
 نادر و پیران در ایران و نوزن مجموع یا بیاضی بطلان نمیرسد که خالی از شعر شعری است  
 بود و موید یعنی شعرا از حضرت شیخ یعقوب صرغی و بیابادلو و خاکی و سوادانامه هری و بیابادلو  
 نامی و ملا مستغنی و خواججه حبیب الله نوشهری و ملا مظفری و آوچی و در مین و تدبیری و قصور  
 و فطری و شیخ کس فانی و سواد امیر طایفه یعنی وسیع عشق و مینان نافع و بیابادلو و بیابادلو  
 ملک شهید و عابدی و مسلم سلیمان یعنی ملا فائق و ملا آذری و ملا بنفش و فانه سبک و ملا نام  
 و ملا شارق و سیکال الدین و نواب ذوالکاتبان صوفی و پیشتر ابوالقاسم خان صانی و صادق خان  
 رضی و محمد بن سانی مشتاق و ملا سید محمد سبک قبول و سید گرامی و سید سبک و ملا نام  
 و ملا معروف شاه رضای چشم و محمد شرفی بکاء و ملا سبک صهباء و ملا و ملا سبک و ملا  
 نویسنده و جان سبک سامی و خواججه حبیب الله خفاه و نوابه لیل قاوری و ملا حافظ محمد مستغنی  
 جامع این مسوده که سیمین بر بنده الاخبار است فقیر حقیر کمترین ساکنان استمیر ابو محمد حسن

مقدمه شرح موی نادری عظمی عندها نیند از شاه صاحب یوان از راه اشعار همه آنها  
این است اگر نیمی معصرا نینگند که شاخار کلر کشید از عند بیان سخن  
قاری بود و در هر مقام بیلی است و در هر گوشه ترانه فرود بیاید گلشن شیرین کن  
ش چو گل که گرد هر چمنی بلبلان هزارانند و از خوش بویان بسیار و چون محمد مراد  
درین قلم و محو سخن شیرین تو بسیار صفی و در کار نقش وجود و شتند و در اندیشه  
بلائی است مابین چمن و بهند مشتمل قصبات بسیار از جمله آن تبت کلان را که در آخر  
بیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوسفندانید تو  
آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر رسائیم در رشته شال با انسان با بند و ساکنین و آنگ  
اکثر کافران و در کیش مانی نقاشی و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم زبند بکند و بجا  
شاشه و رمقی از جان داشته باشد سیرا اعضای آن مختصر از هم گانده دیگر است و  
الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی با درخاچ یکدستند میباشند  
و آن بلائی مانی خوانند و موجب ثواب حق مرده می دانند و منتها از گوش را بوقو گویند  
از بکله برای اوسا مانها زنجیر میسند پسند که چون بر آید آن بار از بند و کوش می کشند هر  
ایشان را شوهرن متعدد میباشد و اگر قصاص در دادند بد از ارباب مانی بازمانند  
دارد بشده عطای بگیرم نیز ممنون میشوند و بخت خوبی خفته که طول قامت و سبزه  
دارد از سبک است سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آید بالامی سر و سینا و نهاد بطول  
از قلعه کشایان عالم را میسر شده اهل آن بسیار بکفره مردم میجو و ت کاروان سطره بسیار بود  
تبتین کو بهیت که هر که بر آن صعود کند در دم نقشش بر جی مانی عینی نکلد شد و

لاسه نزدیک بیپال است که در شرق هند است و ابتدای سلطنت چغلیان است  
 و لاسه بخانه معظمت لاسه نامی قومی انداز که خداوند مذکور است و لاسه را جات  
 قوی از آنها سرزند که عقل آنان حیران است و از طرف شمالی لاسه شهر بصره است که  
 در میان آن شهر در تاپستان برف و شمالی باره و قائل بلده است که ساکنان آن  
 برتند و تجانه بزرگ در آنجا است و در آن بزرگ است که شمال شبیه ملکوتی است  
 الحال سیم در این شهر میدانند طلالر خان نیز ملوک است و شهر سید قوام الدین  
 آن در دریا و لالی در غایت تکلف و ترزین ساخته و در جوار آن تجانه است که تان  
 نیت که در آن مرغی است منسوب است قراول قلعه است در غایت تانیت بر که کوه و  
 مدار و چنین در آن رود و در سوره شهر است در غایت و سوره شام و گردان  
 بود و در این معنی شعاری در دست مساوی الاضلاع مشتمل بازار نامی عرضی که عرض  
 نامی و لاسه است و در آنجا باده و جاروشین و در اکثر جایهای آن شهر خاکلی بی  
 و قطری و شیخ کس فانی و نشت خاک با هم در یک کوه قلاب و نخته میفرشند و بانها  
 ملک شهید طالبی سلم سلم است و در هر چهار سو ق تجمی از چوب در کمال نیت انگار  
 و لاسه شرق و میکانالدین و نواب الدین است قدم بر می ستفت و چهار دروازه  
 رضی و محمد رضای شتان و لاسه در دروازه مساف بسیار است و درین شهر  
 و لاسه عرف شاه رضای چشم و کج و نیش تمام دار و هر تجانه پسران و دختران صد  
 نویقی و جان بیگ سامی و خواججه پسران و در دهوار مسکوت خان مالک پای تخت  
 جان این مسوده که مسمی بزرگ می در بزرگی قریب شجری بود در میان هر دو باب

هر دو بام قرقموی و قرقموی عبارت از خانه ایست با ارتفاع شصت گز که پوشیده در نیجا  
بوه لصر می نشینند و آفتاب را چنان ساخته اند که از آنجا قرقموی دیگر میاید و چون <sup>حاشیه</sup>  
دست در حالی بحال بالایی قرقموی کتد و اهل قرقموی دیگر این حال مشاهده  
کنند همیشه این عمل قنایم نمایند تا متصدیان باوشاهی مطلع شوند و احوال <sup>سلسله</sup> هر یک  
در یک شب بجز بیل احوال معلوم نمایند متعاقب کتوبی دست بدست بد نگاه رسا  
و قید کنایه است از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و نامورند با آنکه  
اگر کتوبی با بهار رسد و قرقموی بحال بقید قوی دیگر رساند و از یک قید کو تا قید <sup>سلسله</sup>  
دیگر ده مروه است هر شانزده مروه یکفر سیم است و هر روزه ده کس بطریق ذاک  
چونکی ملازم مروه می باشند بنوبت حصه و رسد تا جمعی که منسوبند بکریه تو بها <sup>سلسله</sup>  
اقامت دارند و خانه ساخته زراعت میکند و اسکرتا قرقموی که بده دیگر است و  
و بزرگتر بام است و در آنجا سب و دراز گوش گاومی و ارا به نام مستدی باشند  
و پس از آنکه سپان را محافظت نمایند موسومند بقوه متعدد دراز گوش را بوقوه <sup>سلسله</sup>  
و ارا به و گاومی بانان را جیغونامند و ارا به های بطریق گا و بردوشل میکنند هر  
ارابه در حده و گاروه کس است و هر چند باندگی و سب باشد از ارا به رانی باز نمایند  
در قرقموی است باندگی در باندگی در میان تی خفته که طول قامت و نگاه  
ار رازی قدش نه گز و ده کله و بیت گاو تان بر بالای سر و سینا و نهاده بطول <sup>سلسله</sup>  
کتیرا بشیر و پیرسون لغات پنجاه نامی دیگر مانند بیوت کاروان سلسله میاید و  
رفت و کرسی با وضو لیلهای مطلقا و شمعها و صراحی های صغیری و نکلر است و دیگر

شهر خانه دیگر که اهل اسلام آنجا ندر اخرج فلک میخوانند در آن گوشک است از زیر تابانایا پاره  
 طبقه و هر طبقه نظری است نفس و ایوان ما و غره ما و برگرد منظر با انواع صور غریبه  
 زیرا گوشک صور دیوان پدید گردید که آن ابر و روش گرفته اند و در گوشک بستند  
 و ارتفاع دوازده گز چهار چوب تراشیده تا چنان مذکور است که گویا چشم از طلا است و در  
 آن قصر سرد و به وسیله از آن سرد و به تابانای گوشک تعبیه کرده و در سبیل تابانای گوشک  
 بنامه در گز حکم بر صفت خانه که آن گوشک در آنجا است محکم چنانکه بانک حکم که آن  
 سبیل را کند آن گوشک عظیم در گز و در آنجا نشسته چند پوزه راه و قوام آن است  
 عظیم که قطار برابر چون است و بیت و چهار گوشه چنان است بسته اند و انگشتی تا از آنجا  
 در طرفی سطر که برابر آن صفات دارند محکم ساخته اند و آن سلسله از هر طرف در  
 پیشگی گشته و بر دو طرف آب در سبیل آبی هر یک بسطری که آدمی بر زمین محکم کرده  
 و طرف شرقی آن آب شهر است نسیم و وسیع که به حسن آباد است و در یافته  
 صیدین شهر است بنام عظیم تا از خلق بسیار و در آنجا بتخانه بزرگیت در آن  
 جسیم از برج ریخته مطلقا کرده پنجاه گز تا است و به هر دو اعضای او صورت دست  
 و بر کف هر دستی بیست و شش و آن بنام هزار دست گویند از شامه پیر و صلوات است  
 و این بیت در علامتی بدیع برگزیده است که بحال غریب تراشیده اند و صورت او  
 بر واقع ما و منظر با برگرد آن خانه ساخته شده چند طبقه طبقه اول از کعبه است که گشته  
 دو هم بزرگتری او تراشیده و دیگری از آنجا و تراشیده برین قیاس تا سر ضم و سایر اعمار  
 بمقتضی در آورده همان پوشیده که بنامه است و در شمال رسالت خود و

جانوران درنده و ترسناک و آنگاه گشته در آن شصت و پنج ملکیت هزار مرتبه از چرخ فلک  
 بپای تکلیف ترخان بالغ شصت و شش شهر در الملک ملکیت خدای قضیت فضا و اطراف  
 آب و هوا باغات ابرم سیاض مثل از این قبلا فآن بن تولی داشت و هر بزرگ  
 که عرض قضیت شصت و شش بود و نزدیک جنار آن نهر جاودیت که بدار الملک ما چین  
 مستقی میشود و تمامی آن شایع که چهل و نه روز است سب گهای شایه و شش کرده  
 طه و درختان بید سایه انداخته که مسافران در سایه درخت بگی طی آن راه سپاه  
 و هیچ آفریده لشکر بیان و غیره و قدرت ندارد که شاخ از آن درختان تواند  
 یا آسیمی بزرگ آن تواند دست نید و در طرف آنجا ده سمبوره است که مثل برتخت  
 و در گامین و شصت و شش خانی بالغ عمارت بسیار تکلف اند بعضی نیمه و سنگین و بعضی  
 از پنج طبقه تا هفت طبقه عمارت باوشاهی شکرستون های لاجورد و طلا تمام فرش  
 از سنگ مرمر مطلق و نقوش آینه است که زبان از کسیت و کیفیت آنجا است  
 که کیفیت در فن نوایین و نظریات و ستودنی است که در آنجا کوی مسین است که چون  
 بیز با گوه برده در سردایه نشسته و بسیار خاصه شش و آن گوه را گنبد یا بس فرود  
 و یکی متعرض آنها نشود و آن سردایه بغایت وسیع می باشد و بسیار از دختران  
 و خواجه سرایان را علوفه و اذوقه چهار پنج سال داده با مرده ساکن گردانند  
 عالم تنهایی باور فائق باشند و بعد از تمام شدن قوت آنجا همه نیز در آنجا فوت  
 در این گنبد مرده در میان جنگیزان نازمان سلطان غارمان و سلوک بود  
 صاحب طبقات از خواجه رشید الدین بلخ نقل میکند که کوه کی از ترس  
 تمایل

مغول بیعت کی از آن چهل بابیر نباد و آن مغول چون تار شد و قابلیت در رویداد  
در بند تریش و زمام کل اختیار بر کار خود بگفتند از انهاد بر وجهی که دستفل گردانید که  
محمود امثال و اقربان شد انعامت مترب و تمرد و فرمت می بوده اما تا آنکه  
مغول مذکور وفات یافت بدستوریکه رسم و تلوره انباشت سر راه چیت آن مغول  
و شتند آن جوان مسلمان ترا جبر و قهر از همه راه آورده مکلف ساختند آن پیاچاره بنا کام  
غسلی بر آورده از راه اصرطرا قدم بایس و نیکسار در آن مطموره نهاد و در آن  
سد و گردانیدند و آن در و سند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بگم قلم بن حکیم  
من الظلمات البر و البو تر عوانه انصر عا و خفیه با براتند گوشه آن سردایه شوق شد و خضر  
میسب با گز نامی آتشین ظاهر گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گریز نامبر او فرود آوردند  
چنانکه از آن شلره بقدر سر سوزن بر روی آن سکین رسیده بسوخت یکی از آن  
در شخص سپید تو کیدی گفت من مسلمان فقیرم و بچک کافران اسپرم می از آنجا  
سگزر بر گوشه سردایه زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست قترز  
پس شارت بخروج نمود وی از آنجا خود را بیرون انداخت و نوشتن در صحر  
ترند یافت حالا آنکه از آنجا ترا نزد چهار ماهه پناه بود و خواجها وی گفت که من آنجا  
در ترند دیدم و گزشت مذکور بود عطا از و شنیدم هنوز آن شلره بر خسان  
آن پیاچاره باقی مانده گاه گاه اندک ترا می میکنند و در عدد و چین و تناسی مردمان مسلمان  
و علمای مذابدان بسیارند با انصاف بسیاری از مسلمانان در امر و زاری با دوشاه چین  
ان نظام دارند و در خارج جهان نامی بطور است که از عباس مناسبت حکیم که از علمای

خدایت مردیست گفت درین شهر در آنصحنای خدای صحنی از سنگ تراشیده بر  
 تنوی از چوب نصب کرده بودند و آن آتش همیشه در آن میرقصد و از کیفیت  
 و خشن تعبیر میکردند من عتیقی سیرالسن بودم با ایشان بیرون میرفتم و می دیدم که  
 مردم در پای آن کفتم تامل میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر جوانان  
 قدیم فاد گشتم دیدم که بر سر او نوشته که من ارادان بنظر العجایب روی رحلی دانستم که  
 این زمان از برای ظاهر عمل میکنند پس خلوت جست و زیر پای او خضر نمودم سر و اندام یک  
 ظاهر شد هر چند خودم در انجام روم از شدت باد و عظمت که در آنجا بود همیشه از  
 بسیار طول تفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم بسیار  
 بصوت خود گفت چرا بسرد این روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار ندانم کیست  
 و همیشه با او میوز گفت پاره آگینه شفاف پیدا کن و در این کینه و بر و بسیار  
 خورم شدم پس دیدم تو کیستی گفت او پس پس پدیدار شدم و چراغ بروی که گفته بود  
 گرفتم و باند برون رفتم پس دیدم که محاذی با این صخره شمال شخصی بود نشسته و چون  
 از ظلمت صبح بپوشید و بر پیش او نهاده و بران شمال نوشته که اینصوت او پس است و  
 بلین بو حنا ستر خلقت و طبیعت این آن با بر دوشتم و بیرون آوردم و از آنجا  
 باوراق نوشتم و در استعمال عمده طبایعات قادر شدم طبعاً از جمله با و ترک  
 و نید خاصیت آن سحرین آنست که هر چند با زمان آنجا صحبت دارند بکارت آن  
 رو نماید و در آن بوم دو چشم است یکی شیرین و یکی شور و آب اند و چشم و سیک غیب  
 می شود و اما باید که نمی آید و چنانکه در جوی انان غنیر جریان می یابد که یکی شوی



دیگری شیرین نمایی مانند چون پاره از احوال نیست و بنا بر آنکه قریب جوار بعد از کشید و سینه  
 شد بحال بخندان قلوب طرف از میزبان معطوف داشته آید غرض آن بود که  
 شهر و کوهی محکم و حصون استوار و عقیبات ناموال بسیار دارد و سبب و امر و در  
 دیار نیک میشود و مردمانش سخت جان و کوه رود رشت خوی باشند عبد الوه  
 جبلی از آنجا است غور در قدیم الا ایام عظیم معبود و آبادان بوده عمارت رفیع و  
 بدیع و قلاع منیع بسیار داشته برگزینجا معبدی و بد اعتقاد می پیدائنده در این  
 در زمان خلافت حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجه شریف اسلام  
 مشرف شده از در حاکم ایشان از اولاد شجاع نبوی بوده مشهور حکومت و حکمت با خط  
 شریف اسد غلبه کرده تا زمان بهرام شاه غزنوی آن مشهور سعادت مسطور  
 ایشان بوده و در زمان شهادت نشان تسلط بنی ائمه و اکثر بلاد اسلام بر سر نشان  
 حق خاندان طیبین و ظاهر بیستخان مالایق میگفته اند الامردم غور که بدان  
 نشده اند در شان هر چه خلیفه بر حق اعتقاد خوب داشتند دست سلطان  
 بنی ائمه از آنجا گویا بود و از عجایب غور چشمه است که آن را چشمه بانگ نماز میگویند  
 و این استیاده است هرگاه کسی آوار کور آب چشمه روان شود نزدیک بانگ  
 چون بانگ نماز تمام شود آب باز آید و ایضا مسجد براج از بقاع تبرکه اندیاز است و  
 در عجایبش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم بیامیرسد و از درون نیز گویا  
 ظاهر میشود حال آنکه مسجد از بیرون بیرون معنویت و ستونهای آن را چند آنکه  
 پنجاه عددی کم زیاده می آید تا غایت عدد آنها شخص نشده و در یکی از اینها

از مضامین غرضیه پیشه سالیکار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی است به بجا  
 آنچه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می بایند اگر مقصود حاصل  
 خواهد بود البته بر سر پرکان سیر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسبیده اگر ملود حاصل نخواهد  
 شد چیزی بر سر پرکان چسبیده نباشد و نیز در غور سمنه که گرمش است میباشد  
 و او شباهت موش است و او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او  
 پوستنی سازند چون چرکین شو گلین گردد در آتش افکند از آن میشود و از قلم  
 میسازند یا که بر جبال رفیع واقع است قلعه چنار بود که بتانت و حصانت آن در  
 جانشان نداده اند و تاریخ مبارک شاهی آورد که از عهد حضرت سلیمان علی نبیا  
 و علیه سلام پیر صاحب سیرری بر فتح آنحصار قادر گشته جهتا نگه راهی دارد چون  
 دل دست بخندان تنگ و چون گمرازمیان باریک و وسعت ساحت و رفعت  
 شان او چون عرضه سید و همت آزاگان وسیع و رفیع و غرور در مابین غنیز  
 و خراسان واقعه آب و هوای نیک دارد اکثر فواکیش خوب میشود پیشتر و لایق  
 کوهستان و حضرت سید حسین بن حسین صاحب ناد المسافیرین و بزرگواران  
 و غیره از میدان حضرت شیخ الشیوخ السمرودی قدس سرما از آنجا بوده و در هر  
 آسوده باد غلیس ولایتی است وسیع و عرض ششگانه بای فلوان و مزایع  
 بی پایان که از آنجمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی قساق  
 درختان خصوص پسته که از آنجا جمیع ایران و توران و هندستان میبرند و در زمان  
 ابوالغازی سلطان حسین میرزا بغایت معمول بوده و چند سرکار داشته و قلعه بود که

در  
 قلم

که شهرش از صهاوشال گرو برده در نواحی آن ولایت سر لقوق بقعه قلعه سهاوشه قبه خواجه  
 بر فراخته و این قلعه بالای قلعه کوهی است از سنگ خارا و یک ماه باریک از روی  
 از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدین آن مواضع ببلایق ماه خاست  
 تحت ملک است که از مزاج لطیف و مرآتیه لطیف آن ناحیه است و همچنین ببلایق ناز  
 میخی که فصل چهارم است و شود که گلشن گرد و مستطابله آن تیره میباید و دیده نوز  
 آنم از نظره آن خیره می ماند و چهارم آن بنظر رسیده که با دغیس قریب بهر دست  
 دارد که از شمار و انهار که هر شتی لشکری را همه و گاه و محل گسترانیدن نیمه و  
 هر گاه و فاکند و صاحب نه شب که ذکرش در این سفرنامه مشهور است از موضع ستگاه  
 نام این اعمال با دغیس و نام او حکم بن بهلم بوده و چندگاه در دیوان ابو سلیم مرو  
 بام مخزری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان ماورالنهر  
 خروج کرده خلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آواز دعوت نمود  
 عقبا و آن سرسلطه ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده با مردم  
 تا یک گشت و ابلیس نباید مخالفت مروود و همچنین بصورت انبیا و اولیا و حکما و حکام  
 منتقل میگردد و تا نوبت با ابو مسلم رسید حال آن کیفیت بن منتقل شده و امر پیش  
 خود میگردد چون درین عمر و سیمایی بنما بود عوام کمال انعام فرستید ببلاد ماورالنهر  
 شتافت و از چاه خشک شکل ماه صورتی مذکور و مشهور که ماده فرسنگ پروده است  
 بیرون آمد که بر روی بهایمی است و اصل آن ماه سیاه بود و چون در یکی  
 از معادن زخمی قبیر بر روی باور رسیده بود و منهداگر به منظر و ناخوش صورت بود

پوسته بر قوی بردوی ای افکن لند بربی مشهور گشت و او را متعجب نیز میگفته اند چون  
 جمعی کثیر در ظل ایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت و همه  
 سنیبت بن ظهیر را بدفع او فرستاد چون کار بروی ننگ گشت اولاد او تباخ و او را  
 خود را در شهرت هر دو خود در خم نیز انبشت اعضا می و اجزا ناپاک او تحلیل رفت  
 غیر موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهر سنه ۱۱۶۶ یکصد و شصت و شش  
 اتفاق افتاد و شهری باد غیس منطله از ما جان آل ظاهر است اسفند که بحال  
 است چهار دور زمان سابق قلعه در آن ناحیه بود و موسوم بحصار منظر کوه و در  
 این قلعه سنگیت مدو استوار که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین  
 که هر جای آنرا یک گره حفرت آب بر می آید و این سبب آن قلعه لقب بردن متعجب  
 و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از حیل زادگان آن نمرز بود  
 چندگاه چند و در ویرانه نامی آنحصار ساکن گشته که کاغی را رسانیده بود که کلنگ  
 شکار سیکرده و شینده ام که آهورا نیز گرفته و همدر آن کتاب آورده که یکی از باو کاشتر  
 اول است که عرصه و سه فرسخ و هشتاد کار نیز در آن بلوک جاریست که هیچ کلام  
 تسبیح آب کم ندارد و بعضی قنواتش خیاپنت که از بسیدی آب ران کاسی نمیتوان  
 و اگر چای نبد شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار  
 و شیخ از اینتقدیم است و پیشنگانی از سیاب بت بر آبادانی نگاشته باطلی در  
 ان مقصود است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبی و علیه السلام و هر سال یک بار  
 است و مضافات بزیارت آنست و سیاب سیروند و کوی در جوار آن در بلاد و قحمت

که در آن نشان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر هیات طیور است هرگز در  
 مخالفت بلی و دیگر صفات تجویز بر اکثر هیات دارد و عبد الرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم  
 آورده که ابو العباس عمری روایت کرده با بسناد خود از خدیجه الیسانی که بزبان عامیانه  
 نشان حضرت پیغمبر از زمان صلی الله علیه و آله گذشته که بهترین خراسان هرات  
 و بسناد و پیغمبر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل با بسناد خود تا  
 انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سمرقند از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز  
 مروست که از دوسهانه و تعالی در خراسان شهر دارد که از هرات خوانند خضر و الیاس  
 ذوالقصرین آن بلوغ را بنا کرده اند و از جناب قدس امین بران شهر کتبت که در روز  
 شیخ ابو المظفر المذنبی نقلت که سوره بر باره هرات نوشته بودم ناگاه خضر علیه السلام  
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بلد را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک  
 شد و خار بسیدان از آن رسیده بدستی مشاهده شد که گشت زاری گشته امی غمخیز است  
 باین هموسی و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای فخر بود و  
 جایگاه نبوت چله سوق هرات گردابی خطرناک بود هر گشتی که بخار سید غرق  
 شدی طرفه تر آنکه حالانیر بموجب فرمان حکام هر ساله گشتی عمر بسیاری از ارباب جاهل  
 در آنجا غرق میگردید و در میان شهرت مذکور است که اول نواحی هرات هر چه بنای بنا  
 بود بعد از گشتن بر آن عمارت افزوده پس آنان بهمین بنانند یاد و قرآن  
 سعی موفقیه بر سینه و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر فیه از منصح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکنه بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده  
خواست که شهری حصین و حصاری شصین طرفه اندازد و مردم قهندز بخوف تکلیف  
میگاری آن امر اضی نشدند و در این اثنا کتوبی از نزد ماور سکنه رسید بنیضون که  
افوا که در خراسان بموسیر و اعمیه اسی و ساکنان آنحوالی بان امر متفق نمیشوند  
بمید کتفدی اما خاک آن ناحیه پیشین فرستی تا بر احوال سلطان آنسر زمین  
استدلال نماید سکنه تو بره خاک نزد ماور فرستاد آن بلکه حکیم خبر بود اما خاک مک  
راور خانه نیک پس ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند اعیان روم را طلبید  
و برین بساط نشاند از داعی سکنه رو بنامی اشهر آغاز کرده انجما و دو فرقه شدند  
وقه صلاح و تقمیر آن ندانند و زمره براه تفضیل گرفته عمارت آن مناسب <sup>دو</sup> نشدند بلکه  
انها اجازت انصراف داده اماک ما از ان خانه بدو شسته پاک کنانید و بساط  
شینه باز در آنجا گسترانید و بدستور انجما را باز طلبید سخن روز گذشته در میان  
آورد ایشان متفق المفظه المعنی گفته که بنای انچین شهری مستلزم نام نیک و  
و ثواب بسیار است انگاه ماور سکنه ز نامه سپه نوشت که از اماک استدلال کردیم  
که امالی آنسر زمین منقلب الراضی و مشلون المراج اند باید که بمارت استعمال نموده با انجما  
مشورت نکند سکنه بعد از مطالعه نامه ماور آغاز بنامی آن بلن جانحه نموده بروجه  
و نحوه با نام رسانید و اساطیه هرت از سواتی بام و سوائف مسود و عوام مجسم  
اکار و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهز منیرا بشته از پیشتر آباد یافته و  
در عهد سلاطین غور اقتدر آباد بوده که یک لکه <sup>۱۱۰۰</sup> دو و از ده هزار و کان داشته اند

در بعضی جاها

از حمام و کاروانسرا و آسیا و شیشه و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و اشغال شده  
 و در خانقاه و مدرسه چهار سلسله مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا  
 القدر سموری دشت که هر روز موازی بیت خروار تمامه سیاه وانه و رازیا  
 خبازان برومی ناهامی پاشیدند و در دوازده هزار طالب علم موقوف بودند  
 کثرت خلائق افروز که کوه و دشت سمیت تضایق گرفت از قریه کاشان تا سار  
 سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا او که کثیر  
 فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال است شهر بند  
 هرت شمسیت بر پنج دروازه و دو فصل <sup>برهنه</sup> شیان هر دو دره گز است و یکصد و <sup>۱۳۹</sup>  
 و نوبرج دارد و درش را پیوده اند بهفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر  
 در بنگ ملک تا فیروز آباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد و <sup>۱۹۰۰</sup> در هزاره  
 قدم است و خندق گرد شهر بند هرت گز دارد و در اندرون شهر بازار است  
 که در دروازه تا چهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه مشهور است  
 دروازه قباچاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در میان دروازه خوش و  
 قباچاق واقع شده آنرا موضع غریب و خطر عجیب ساخته اند و قلعه فتحیادالدین بجای  
 شمالی این بلع سر فلک زده و درون بلعه بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه  
 باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ ام باغ و بوستان  
 و خطیره و گلستان است از عمارات نفیس شهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان  
 حسین میرزا است که در سیر نخچین ساخته شده است بی شایسته تکلف و غایب تصلف

در خانقاه

مهذبترند شیشه کشیدن تمثال آن دو و بقعه عاجز است و دیگری خیابان گاه گاه است  
 که شهرش زیاد از مهر و ماه است و نیز از نواد و عمارت و نظایر و سلطنت هرات است  
 که بر آب هرات رود بسته اند و آنجا بر بل بالان گویند و بل بالان مبنی است بر کشتن  
 طاق که از خشت پنجه و کج گاه ساخته شده است و در هیچ یک از نواری نبرد کور نیست  
 که باقی آن حسرت است اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است  
 وجه خرج آنرا از چرخه زنی در میان رسی بهر شده و همچنین بل بالان بزبان قلم آمد  
 بتقریب آن حکایتی بنماط آمد بتقریب در زمان حکومت عبد القادر  
 ظاهر عابجان مجوس در هرات متصل مسجدی تشکده داشتند روزی در عظمی مسلمانان  
 بتخریب آن تشکده محک شد تا شبی مسلمانان آن تشکده را خراب ساختند و همان  
 مسجد بجای آن تشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از تشکده  
 مسجد قدیم نشانی نیافتند از هرات بنیشاپور نزد عبد الله داد خواه شدند و عید  
 جمعی از مردم امین جهت تحقیق آن قضیه هرات فرستاد چهار هزار پیر از هرات و نواح  
 حیدر گشتند و گواهی دادند که مادت الحیات این مسجد را همین کیفیت که حالا در  
 دیده ایم و قبل ازین درین موضع تشکده بودند مسجد عبد الله دست از آن بنا  
 داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نواد در مواضع توابع هرات یکی آنکه خراب  
 بادنگ انعی که در پیچشنگی آن بلده است کوهی است که در آن شگافی عظیم ظاهر شده  
 بصورت صفت که گنجایش با نصد کس دارد و پوسته از سقف آن صفت شگاف است  
 میچکد بنابراین حوضی کوچک در برابر موضع که آب از انجای ترشست ساخته اند و جای



ماهی بزرگ در نخوض نظری آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی باشد  
 چون در نخوض نگرند اگر آن ماهی را به بند جانشین بر او گردانند و الا فلا اکنون آن موضع  
 بغار خواجه عباس مشهور است پیوسته بر سر مردم در نجار و نندولیا و علما بسیار  
 بهر تشو و نمایافته اند از جمله آنها حضرت معین عبدالقادر بن ابی منصور محمد انصاری  
 و محمد حریز گرویش عمود خواجه گنجی مثل خواجه محمد ابدال و ابوالولید احمد و بنو عبد  
 مختار و غیره قدس الله سرهم از شعر ابو بکر ازرق و محمد بن ابوبکر امامی و سعید و رکن  
 صابین و مولانا حسن و ملا نائی و میر سیم سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبدالواحد فار  
 و میر وری و خاقمی و مولانا آئی است با خزر توابع و مزارع و لکش و ضایع خوش  
 آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از آن خطه بوصول می پیوند و مکن  
 فاش یکی از آباد است که بهر سال از زده هزار من انگور دوش آرد و نجای شود مولانا  
 زین الدین آناک از نجاست و دیگری شیخ سیف الدین خواف همیشه منشار  
 سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ <sup>بمیزی</sup> بهر آنست که  
 پیش ملا حده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکو هیبه و ندهب تا پسندید خود در نجای  
 رسید و خواست که از حال کیاست و فرست مردم نجای پی معلوم کند و چون بزود  
 رسید در نجای شجاعکم است از کنیزی پرسید که این شجاعکم است در جواب گفت که جانان  
 شجاعنا بموضع دیگر رسید بگوید که گفته که چهار اقچه دارم میخوام چیزی بخرم که چاه  
 من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود بقیه را بفروشم  
 مشکب بخروم آنچه درون آنست بخور باقی را بفروشم و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت